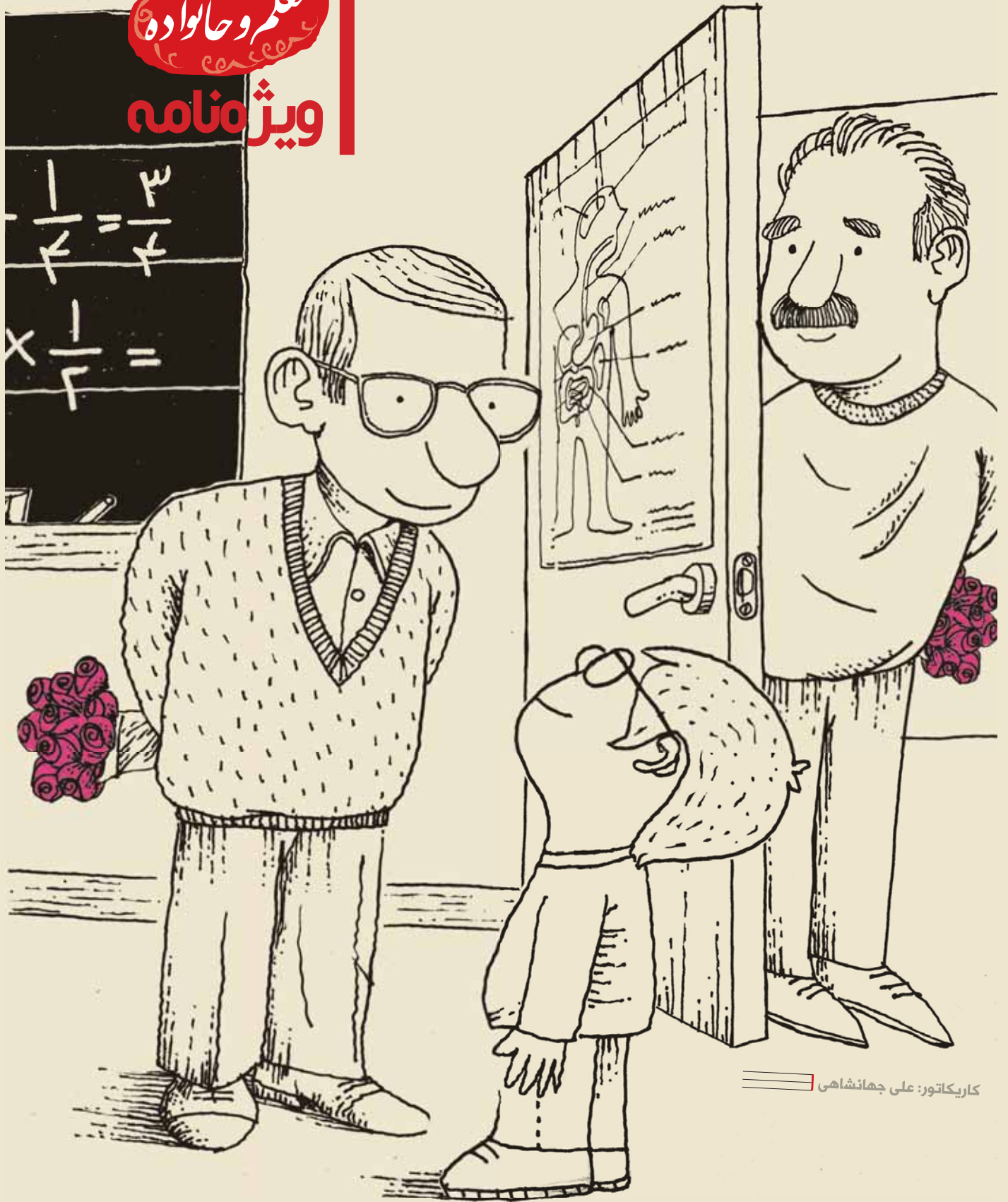


معلم و خانواده

ویژه نامه



کاریکاتور: علی جهانشاهی



خط قرمزهای نامرئی



نشستی درباره حد و مرزهای ارتباط معلمان با خانواده‌های دانش آموزان

علی اکبر زین العابدین
عکس: اعظم لاریجانی

معلم: به نظر می‌رسد اولین حرکت‌هایی که باعث شکستن خط قرمز روابط معلم و خانواده می‌شود، نزدیک شدن بیش از اندازه معلم به بچه است. در این میان، فرزندان خانواده‌هایی که پدر یا مادرشان در خانه حضور مؤثر ندارند، بیشتر در معرض خطر قرار دارند.

داری: قبل از هر چیز معلم باید مراقب باشد رابطه‌اش با دانش‌آموز نزدیک‌تر از رابطه پدر و مادرش با او نشود. وقتی معلم خیلی بچه را به خود نزدیک می‌کند، به این معناست که او را از خانواده‌اش دور کرده است. معمولاً روابط در خانه بی‌تکلف و تا حدی تکراری است. اما روابط در مدرسه تعریف شده است. بچه هم در مدرسه خودش را بسیار مثبت و متعارف نمایش می‌دهد. اشکال دیگر، درخواست مستقیم والدین از معلم است: «اول خدا بعداً شما من می‌خواهم بچه مرا شما عوض کنید». و معلوم نیست این کار تا چه حد از پس یک معلم برآید. معلم باید بداند تا کجا پیش می‌رود. گاهی ممکن است بچه‌ها معلمان کم تجربه را گول بزنند. رابطه بسیار نزدیک معلم با شاگرد، دل‌بستگی شدید و شیفتگی بچه نسبت به معلم را در پی دارد، به ویژه در دخترها. این شیفتگی‌ها غالباً در خانواده‌های پرجمعیت یا خانواده‌هایی که در آن‌ها والدین فرصت کافی برای تعامل با فرزند خود ندارند، بیشتر به چشم می‌خورد. دانش‌آموز سعی می‌کند کمبود عاطفی

- چرا این قدر زیاد تکلیف می‌دهید؟
- چرا این قدر کم تکلیف می‌دهید؟
- من از شما به عنوان یک معلم خوب توقع دارم بچه من ریاضی را در کنکور صد در صد بزند.
- می‌شود از این تکلیف‌ها ندهید، اصلاً معلوم نیست چه باید کرد؟
- در حق بچه من از هیچ تنبیهی دریغ نکنید...

بسیار دیده می‌شود که روابط اولیا و معلمان در مسیر ثابت و صحیحی جریان ندارد. گاهی توقعات اولیا زیاد است و گاهی معلمان. گاهی دخالت‌های نابه‌جای معلم در امور شخصی دانش‌آموز باعث اختلال در روند طبیعی زندگی خانوادگی او می‌شود و گاهی دخالت زیاد اولیا در کار معلم، نظام فکری او را آشفته می‌سازد. گاهی هم معلمان بی‌آنکه روش کارشان را شرح دهند، از اولیا توقعات غیر منطقی دارند (به زعم اولیا). گاهی اولیا بدون اطلاع کافی از شیوه کار معلم، قضاوت‌های نادرست می‌کنند و باز خورد منفی به فرزندانشان می‌دهند. گاهی برخی معلمان بیش از اندازه وارد حریم شخصی دانش‌آموز یا خانواده‌اش می‌شوند. گاهی معلمان غیر متخصص در امور روان‌شناسی و مشاوره، نقش خود را اشتباه بازی می‌کنند. موضوع اصلی سخنان مهمانان متخصص ما همین چالش‌هاست.

برخی معلمان:

- نمی‌دانم چرا پدر و مادرهای شما به درس و مشقتان نمی‌رسند؟ من در کلاس فرصت کافی ندارم. بگوید از شما درس بپرسند، امتحان بگیرند.
- تو که با معلمت این جور حرف می‌زنی، تربیت خانوادگی نداری بچه!
- پدر و مادرهای شما سواد ندارند که این جور بار آمده‌اید!
- شغل بابای تو چیه؟
- کدام یکی از شما پدر و مادرش در اداره فلان کار می‌کند؟ یک آشنا لازم دارم.
- مادرهای عزیز، هر اندازه من در کلاس کار می‌کنم، شما باید در خانه دو برابر با بچه‌تان کار کنید.
- خطاب به دانش‌آموز: این شماره موبایل من است، هر وقت کاری داشتی پیامک بزن...

برخی اولیا:

- می‌شود به بچه من بیشتر توجه کنید؟ خیلی حساس است!
- اگر امکان دارد شماره تلفنتان را بدهید تا اگر یک وقت بچه من تکلیفش یادش رفت از شما بپرسیم.



خود را از طریق معلمش
جبران کند. خلاصه اینکه،

ارتباط‌هایی مثل پیامک دادن

معلم به بچه‌ها، عملی غیر حرفه‌ای است.

جمله‌هایی مثل «تو بیشتر از سنت می فهمی، تو با بقیه فرق داری و من روی تو حساب دیگری می کنم»، گاهی ممکن است عواقب بدی برای بچه‌ها به دنبال داشته باشند.

از طرف دیگر، معلمی که چنین روابطی برقرار می کند، خودش از این ارتباط سود می برد و در واقع حرفه‌های شخصیتی خودش را پر می کند. وقتی بچه به خاطر او دو روز تب می کند، او لذت می برد!

حدود ارتباط معلم و دانش آموز را چه

کسی تعیین می کند؟

دارایی

این حدود را معلم تعیین می کند نه شاگرد. چون برای بچه مرزی وجود ندارد. دوم اینکه بعضی از خانواده‌ها بدشان نمی آید که بچه شب را هم در مدرسه بگذرانند! در انگلستان مدرسه‌های تابستانی

شکل گرفته، سه ماه بچه را به آنجا می فرستند و خودشان

می روند پی زندگی و تفریحشان.

شاید والدین و بچه‌ها به این گونه ارتباط بی میل نباشند، اما معلم به اندازه تمام لحظاتی که اضافه بر زمان مقرر به بچه‌های مردم رسیدگی می کند و از خانواده خودش غفلت می کند، گناهکار است. چون خودش باید فردا کسی را پیدا کند که بچه‌اش را حمایت کند و این چرخه‌های معیوب را پدید می آورد. بارها شاهد بوده‌ام که یک معلم جوان بدون فرزند و کم تجربه، دائم با بچه‌ها در حیاط بازی می کند، آن‌ها را به کوه می برد، با آن‌ها ارتباط پیامکی دارد و ... و به این ترتیب باعث ناراحتی همکاران دیگر می شود، چون آن‌ها چنین فرصتی ندارند. وقتی هم چنین معلمی از آن مدرسه می رود بچه‌ها افسرده می شوند و خانواده‌ها لطمه می بینند.

کیفیت رابطه باید طوری باشد که تا ابد ادامه پیدا کند. گاهی معلمان جوان می گویند بیست سال

پیش فلان معلم چنان رفتاری را با من داشت و بر من تأثیر مثبت گذاشت و حالا من همان رفتار را تکرار می کنم. این اشتباه است. بچه امسال با بچه ده سال پیش خیلی تفاوت دارد. معلم باید از هر گونه رابطه خاص با دانش آموزی که شرایط ویژه‌ای دارد

بپرهیزد

مشاری

ما در دو حیطه می توانیم رفتارهای ورودی دانش آموز را ببینیم: اول توانایی درسی و دوم جنبه عاطفی بچه‌ها. جنبه عاطفی تحت تأثیر خانواده است. خانواده‌ها بر اساس تجربه‌های خودشان نگرش‌هایی را به بچه‌هایشان انتقال می دهند. بنابراین، باید دید بچه‌ها چه نگرش‌هایی را با خود از خانواده آورده‌اند. مثلاً گاهی رفتارهای اشتباه خانواده‌ها باعث «درماندگی آموختگی» می شود؛ رفتارهایی مثل سرکوب‌های غلط و بازخوردهای غلط. نتیجه چنین برخوردهایی این است که توانایی واقعی بچه‌ها به فعلیت نرسد. حساسیت خانواده‌ها در خصوص فرزندانشان، فرصت خوبی است تا معلمان بتوانند نگرش‌های صحیح را جایگزین نگرش‌های نادرست والدین کنند. ما نباید به خاطر ناآگاهی آنان از اهداف خود عقب‌نشینی کنیم. برعکس، باید نیازآفرینی کنیم تا ذائقه‌شان را تغییر دهیم، تا آن‌ها نیازهای واقعی را بشناسند و مطالبه کنند. اگر مدرسه تربیت اخلاقی درستی را پیاده کند، حتی خانواده‌ای که چندان پایبند نیست هم دوست دارد بچاهش تربیت را رعایت کند.

حمیدی مهم‌ترین کار معلم و مدرسه این است که رویکردهای نوین را به خانواده‌ها منتقل کنند: هدف اصلی از تربیت، حرکت از آموزش به یادگیری است، از تهدید به چالش، از نمره به بازخورد. با انتقال دانش صرف، دانش‌آموز فقط به دانایی می‌رسد. مدرسه باید حلقه اتصال به جامعه باشد. **بچه‌ها را باید برای جامعه تربیت کنیم نه برای خودمان و کلاس درس‌مان.** معلم تسهیل کننده و یاری‌گر بچه‌هاست، نه همه چیزش. بچه هم پرسشگر و پژوهشگر باید باشد، نه دستگاه حفظ کتاب درسی. مدرسه نوین دنبال تغییر رفتار است. به قولی، درس خوب معلم در چشمان دانش‌آموز معلوم می‌شود و درس موفق معلم در رفتار دانش‌آموز. باید به دنبال تغییر رفتار باشیم.

برای انتقال مؤثر این مفاهیم به خانواده، معلم باید شغلی را هنر و مهارت بداند و عشقش به دانش‌آموز بدون قید و شرط باشد. معلمی می‌تواند ارتباط خوب با خانواده برقرار کند که تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان را قدر بداند. هنوز روش‌های سنتی بر روابط خانواده و مدرسه حاکم است. خانواده گاهی رسالت خود را بر دوش مدرسه می‌اندازد، و مدرسه هم گاهی رسالت خود را بر دوش خانواده. همه سواد خواندن و نوشتن را دارند. اما انتقال شوق یادگیری و انگیزه یادگیری، نیاز به ارتباط صمیمانه خانواده و معلم دارد.

معلم در سند تحول آموزش و پرورش چهار منشأ تربیتی تعریف شده است: ۱. آموزش و پرورش؛ ۲. رسانه؛ ۳. نهادهای اجتماعی؛ ۴. خانواده. نقش ویژه معلم در این میان چیست؟



بهزاد دارابی
متولد ۱۳۴۱، اراک
کارشناس ارشد روان‌شناسی / دارای بیش از ۳۰ سال سابقه تدریس در مدارس و دوره‌های آموزش ضمن خدمت فرهنگیان، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، کانون زبان ایران و سازمان مدیریت دولتی / مؤلف مجموعه کتاب‌های محتوای تکمیلی کتاب‌های درسی (انتشارات مدرسه) / عضو هیئت تحریریه نشریه پیشگیری نوین وزارت علوم / برنده جایزه بهترین مقاله کشور در سال ۱۳۹۲ درباره رسانه و ترافیک / کارشناس مهمان برنامه‌های صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران



فریبرز حمیدی
متولد ۱۳۴۸
دکترای روان‌شناسی بالینی
معاون آموزش ابتدایی شهر تهران / عضو هیئت مدیره انجمن مطالعات خانواده در ایران / عضو فدراسیون بین‌المللی آموزش اولیا در فرانسه / تهیه و تدوین کننده بیش از ۷۵ جزوه و مقاله کاربردی ویژه مدیران، معلمان، مربیان و مشاوران / سردبیر نشریه مطالعات خانواده ایران / مدرس دانشگاه و برگزار کننده کارگاه‌های علمی - کاربردی کیفیت بخشی فرآیند آموزش و روش‌های نوین تدریس / دارای ۶ اثر پژوهشی در زمینه پیشرفت تحصیلی و ویژگی‌های شخصیت



مهدي صفاري نظري
متولد ۱۳۳۹، تهران
کارشناس ارشد برنامه‌ریزی درسی / دارای ۳۷ سال سابقه کار در مدارس تهران / فعال در: گروه‌های آموزشی سازمان شهر تهران، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی / همکار در تألیفات آموزش و پرورش در دوره انتقال، فعالیت در غنی‌سازی، تکالیف آموزشی، مهارت‌های زندگی دوره راهنمایی، بیک‌های نوزوی، تولید نرم‌افزار آزمایشگاه مجازی، ریاضی جدیدالتألیف اول ابتدایی / مدرس آموزش‌های ضمن خدمت معلمان، از مؤلفان کتاب تفکر و پژوهش پایه ششم دبستان

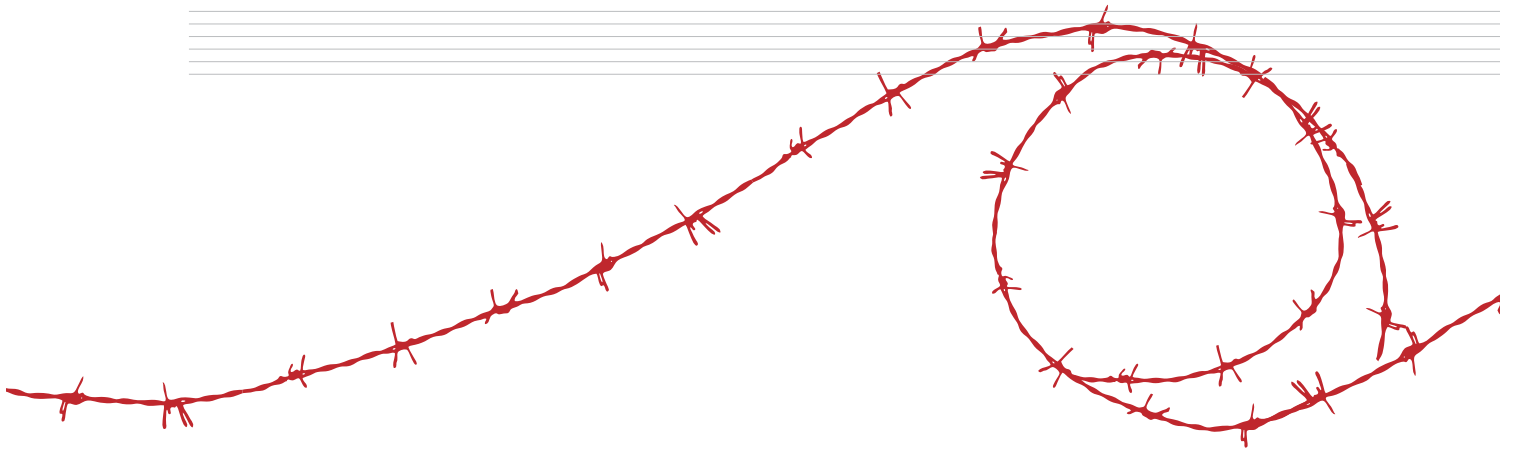
بستر مناسب برای تربیت دانش‌آموز است. راهنماست. معلم باید به این نقش و لوازم آن آگاه باشد تا بتواند به خانواده راهنمایی بدهد. **معلم** باتوجه به تفاوت‌های فردی دانش‌آموزان، معلم چقدر باید از احوال شخصی و خانوادگی دانش‌آموز مطلع باشد؟ در برخی موارد اطلاع معلم از وضعیت شخصی دانش‌آموز به ضرر بچه بوده، معلم فهمیده بچه‌های یتیم است و بیش از اندازه به او ترحم کرده است.

دارابی وقتی خانواده برای ثبت‌نام به مدرسه وارد می‌شود فرمی مقابل او می‌گذارند که انواع سؤالات مربوط به بیماری‌های جسمی و روانی بچه را جواب دهد؛ ناپدری، نامادری، شب ادراری، ناخن جویدن و ... آیا مدرسه در برابر این اطلاعات اخذ شده رفتار مسئولانه دارد؟ چون این کار، توقعاتی را در خانواده ایجاد می‌کند. جالب است که بیشتر این فرم‌ها بایگانی می‌شوند! اگر هم کسی از این اطلاعات استفاده کند، شاید غیر تخصصی برخورد کند. استفاده از این اطلاعات نیازمند دنیایی از آگاهی است. اولین نکته رازداری است. با افشا و برملاشدن این موارد، بسیاری از زندگی‌ها نابود می‌شوند. ما به غیر از وجود احتمال خطر

مرگ و سوءاستفاده جنسی از یک بچه، مواقع دیگر اجازه نداریم هیچ رازی را افشا کنیم. برخی از مدارس این اشتباه بزرگ را انجام می‌دهند که معلم شیمی و فیزیک را در سمت مشاور و راهنما قرار می‌دهند، چرا که او رتبه پنج کنکور بوده است. این آدم صلاحیت کار مشاوره و روان‌شناسی را ندارد. یک نگاه می‌گوید معلم به اطلاعات بچه‌ها نیاز ندارد. معلم باید با همه به صورت یکسان برخورد کند. چون

حمیدی اخیراً نتیجه یکی از تحقیقات تازه - با موضوع همگرایی بچه‌های جنوب شهر و شمال شهر - این بوده که بچه‌های دو گروه بسیار به هم شبیه شده‌اند؛ به ویژه در ظاهر و پوشش. اما خانواده‌هایشان همچنان شبیه هم نیستند. این نشان می‌دهد که خانواده نقش زیادی ندارد و رسانه و نهادهای اجتماعی بیشتر تأثیر می‌گذارند. معلم فقط مسئول یادگیری دانش‌آموز نیست. مسئول فراهم کردن

گرگی از عشق برآورد خوش بر آتش مغرب است جوش



در فضای کلاس همه با هم برابرند. فاجعه جایی است که با توجه به اطلاعات خانوادگی، یک بچه نورچشمی بشود. معلم همیشه او را مثال بزند، دست روی شانه او بگذارد و... این موضوع باعث می شود این بچه در ذهن بچه های دیگر منفور شود و در مقابل خانواده اش زیاده خواهی کند. دست حمایت که از پشت این بچه برداشته شود، بچه نابود می شود. کافی است معلم از آن مدرسه برود و یک بچه وامانده تحویل خانواده بدهد.

حمیدی معلم باید پذیرش بی قید و شرط داشته باشد. مواردی مثل اطلاع از بیماری خاص یک دانش آموز خوب است. اگر مدرسه را سیستم بدانییم اطلاعات باید طبقه بندی شده باشد. به ترتیب از مدیر، معاون و مشاور تا برسد به معلم. معلمی که خارج از کلاس با بچه ها در ارتباط است معلمی نمی کند. معلمی موفق است که از «نظام ارجاع» بهره ببرد. معلم نباید بچه را تخلیه اطلاعاتی خانوادگی کند. باید به مشاور روان شناس ارجاع دهد. ارجاع خوب، خودش بخشی از درمان است. از طرفی، مشاور غیر متخصص در مدرسه، برای بچه و خانواده ناامنی ایجاد می کند. باید مراقب بود که در سلسله مراتب مسئولیت های مدرسه، همه چیز اصولی و حساب شده باشد.

معال درباره توقعات بیش از اندازه ای که خانواده های امروزی از معلمان دارند چه باید کرد؛ خانواده هایی که مدام از معلم پیگیری های بی جا می کنند؟ معلم برای حفظ حریم خود چه باید بکند؟ صفاری معلم اگر به فلسفه کار خودش اعتقاد داشته باشد، می تواند به شیوه منطقی از رفتارش در کلاس دفاع و پیامدها و دلایل و اهداف را تشریح کند. خانواده های برخوردار، بیشتر نگران فرزندانشان هستند. معلمان قبل از شروع سال تحصیلی در جلسه های عمومی که با اولیا دارند دلایل کارشان

را بگویند و مسائل احتمالی را از قبل پیش بینی کنند و سیر ماجرای یک سال را نشان دهند، تا از ابتدا خانواده ها در جریان باشند. بعد با خیال راحت پیش بروند. ایجاد هماهنگی اولیه و همسو کردن خانواده ها با رویه جاری، مهم ترین عامل موفقیت معلم و بچه هاست.

حمیدی برخی خانواده های پر توقع به ویژه در دوره ابتدایی، مدرسه را پارکینگ می دانند. می گویند تو را به خدا بچه مرا تا پنج بعد از ظهر نگه دارید. معلمی که مقررات را بشناسد عدول نمی کند. ارتباطش را با اولیا تنظیم می کند. قواعد تعلیم و تربیتی لازم است. یک معلم باید به طور صریح این نکته را به خانواده ها گوشزد کند که: من به عنوان معلم در کنار شما هستم نه بیشتر.

یکی از تجربه های ما برگزاری اردوهای پدران و پسران بود؛ برای ارتباط خوب خانه و مدرسه. این اردو را در شروع سال برگزار می کنیم تا نقش تربیتی پدر به عنوان والد مهم در تربیت پسر بارز شود و آشنایی پدران با هم اتفاق بیفتد و مسائل لازم را مریبان ما به پدران بگویند. در یکی از همین اردوها پدری اعلام کرد برای اولین بار پسرم را بوسیدم!

معال درباره بازخوردهای غلط و حمایت های اشتباه و نابجای خانواده ها، معلمان چه کمکی می توانند انجام دهند؟

صفاری خانواده ها تا زمانی که فرزندانشان در دوره ابتدایی هستند، با دخالت های نابجا، استقلال آن ها را می گیرند. در دوره متوسطه چنین مداخله هایی کمتر می شود چون خودشان را ناتوان می بینند. برای همین در این دوره افت تحصیلی اتفاق می افتد. هوش بچه ها هم همان است. اما سردرگم شده اند. خانواده ها باید محیط منزل را بخشی از محیط آموزشی بدانند. دانش بچه های ما زیاد است اما مهارت های کمی دارند. مصداق های مسائل کتاب

درسی در خانه وجود دارد. معلم باید محتوا و مثال داشته باشد و به خانواده ها ارائه دهد تا در خانه اجرا کنند. گاهی افراد تحصیل کرده ای را می بینیم که نمی توانند یک آدرس را به شیوه درست بیان کنند و به حرکات دست و صورت متوسل می شوند. چون در کودکی مهارت لازم را به دست نیاورده اند.

حمیدی تعلیم و تربیت قبل از انعقاد نطفه آغاز می شود. برای روابط خانه و مدرسه باید قبل از شروع مدرسه آموزش هایی پیش بینی شود. والدین باید خودشان دوره های مهارت آموزی ببینند تا نظم پذیری و مسئولیت پذیری بچه ها بالا برود. همچنین، انتظارات متقابل مدرسه و خانواده باید معلوم شود، اگر نه این رابطه به صورت معیوب ادامه می یابد. دختر و پسر که می خواهند ازدواج کنند و بچه دار شوند باید مهارت فرزند پروری داشته باشند. والدین

خانواده ها
تا زمانی که
فرزندانشان
در دوره
ابتدایی
هستند، با
دخالت های
نابجا، استقلال
آن ها را
می گیرند

بدون شناخت، آرزوهای برآورده نشده خود را در بچه شان طلب می کنند و وقتی بچه توانایی رسیدن به آن را ندارد، باز خورد منفی به او می دهند و او را سرکوب می کنند. پس اولیا هم باید تعلیم و تربیت را بشناسند. در این زمینه معلم به تنهایی نمی تواند کاری پیش ببرد. این فرایند نیازمند آموزش عمومی والدین است.



این اولیای خاموش

روش‌های ارتباط مؤثر با خانواده‌های روستایی
رودابه کمالی

اولین برخوردها به بی‌سوادی خود اذعان می‌کنند. معلم نباید در این ارتباط، نگاه از بالا داشته باشد. ایجاد فضایی صمیمی به این امر کمک خواهد کرد. می‌توان در قدم‌های اول، موضوع گفت‌وگو را طوری طراحی کرد که اولیا از خودشان و خصوصیات فرزندشان بگویند و در این حالت، معلم هیچ موضع برتری نسبت به اولیا نشان ندهد. حتی گاهی اشاره به مشکلات شخصی و دغدغه‌های معلم در نقش «ولی» نیز می‌تواند فضا را صمیمانه‌تر سازد. شناخت معلم از دانش‌آموز و اشاره‌های گاه و بیگاه به خصوصیات و تأکید بر صفات مثبت دانش‌آموز نیز به اعتماد اولیا کمک خواهد کرد. همچنین، شناخت معلم از روستای محل خدمت و شرکت در مراسم و مناسبت‌ها نیز می‌تواند اعتماد اولیا را برانگیزد. به‌طور مثال، وقتی برای اولین بار در مراسم تکیه نزدیک مدرسه شرکت کردم و همراه با مادرها و بچه‌ها نهار خوردم، با عادت‌ها و مناسبت‌های بین خانواده‌های روستایی آشنا شدم و این آشنایی مقدمه گفت‌وگوها و ارتباط صمیمانه‌تری در آینده شد.

هم‌زبانی

شناخت لهجه روستا و احاطه به کلمات روزمره مردم روستا در ایجاد هم‌زبانی مؤثر است. معلمی که نمی‌تواند با لهجه صحبت کند، اگر با کلمات ساده و روشن با اولیا گفت‌وگو کند (حتی کلماتی ساده‌تر از واژه‌های سخنانش در کلاس به کار برد) و دقت کند که لحن و کلامش فاضل‌مآبانه نباشد، به سادگی می‌تواند زبانی مشترک با پدر و مادرها بیابد. در برخورد با اولیا هدف جلب اعتماد است. وقتی اولین جلسه اولیا را برگزار می‌کردم، مادرها با لهجه غلیظ و تند با من حرف می‌زدند. من سعی می‌کردم از لحن گفتارشان موضوع صحبتشان را حدس بزنم. با چند سؤال ساده متوجه‌شان کردم که به زبانشان مسلط نیستم. این روش باعث شده است در مواقعی که آن‌ها با لهجه صحبت می‌کنند، من با حوصله معنای کلمات را برایم توضیح دهند. من

است درک روشنی از ضرورت آموزش و علاقه‌ای به ادامه تحصیل فرزندشان نداشته باشند. از این‌رو، معلم روستا در شرایطی متفاوت از معلمان شهری قرار دارد و هم در کلاس و هم در ارتباط با اولیای دانش‌آموزان باید نیروی بیشتری صرف و در هر دو زمینه ارتباط آموزشی برقرار کند. اما این روش برای مؤثر بودن پیش‌نیازهایی دارد.

الف) ایجاد محیطی امن برای گفت‌وگو
ایجاد جو مثبت روانی و اعتمادسازی
والدین روستایی عموماً بسیار صادق هستند و در

ابوالفضل باز تکلیف نیاورده است. می‌گویند برای فروش تخم‌مرغ‌ها همراه مادرش رفته بوده است. خانه‌شان دیوار به دیوار مدرسه است. از کنار دیوار، مادرش را صدا می‌زند تا حرفش را تأیید کند. مادرش از بالای دیوار سلام و علیک می‌کند و قول می‌دهد بعد از این بیشتر به درس و مشق ابوالفضل برسد. مادر ابوالفضل جزو مادرهای باسواد مدرسه به شمار می‌آید. او تا سوم راهنمایی درس خوانده است.

ارتباط مستمر اولیای دانش‌آموزان با مدرسه و معلم بر پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان تأثیری بسزا دارد. این ارتباط وقتی بارور می‌شود که دوطرف ارتباط، دیدگاهی مشترک نسبت به موضوع آموزش و حیطه‌های آن داشته باشند و اولیا نیز تا حدودی با اهداف آموزش و پرورش آشنا باشند و برای رسیدن به این اهداف تلاش کنند.

متأسفانه با وجود همه گیر شدن فناوری و استفاده از مصادیق آن در شهرها و بالا رفتن سرعت اطلاعات حتی در روستاها، همچنان بیشتر والدین دانش‌آموزان روستایی بی‌سواد یا کم‌سواد هستند و در بسیاری موارد از فرزندان خود کم‌اطلاع‌ترند.

حتی ممکن

نیز سعی می‌کنم کلماتی را که آموخته‌ام در گفت‌وگو با آن‌ها به کار ببرم.

همدلی

نوع مشکلات و گرفتاری‌های زندگی روستایی تفاوت زیادی با زندگی شهری دارد. گاهی ممکن است معلمی که به تازگی کارش را در روستا آغاز کرده است، آشنایی کاملی با این نوع مشکلات نداشته باشد. آشنایی با زندگی روستایی و آگاهی از دشواری‌های آن می‌تواند معلم را نسبت به مردم روستا و اولیای دانش‌آموزانش همدل کند. مادران روستایی معمولاً پرکارتر از مادران شهری هستند. گاهی که خسته از سر زمین به مدرسه می‌آیند، دوست دارند از زحمات و فعالیت‌های متنوعشان برایم تعریف کنند و من تا جایی که وقت داشته باشم به صحبت‌هایشان گوش می‌دهم و تلاش‌ها و توانایی‌هایشان را تحسین می‌کنم.

احترام گذاشتن

بدون احترام گذاشتن به آدم‌هانی توان فضایی مثبت و همدلانه ایجاد کرد. **احترام شرط اساسی هرگونه جلب اعتمادی است.** اما باید در نظر داشت که در فضای روستایی، نوع احترام و برخورد احترام‌آمیز ممکن است متفاوت از فضای شهری باشد و معلم روستا ناچار است که با این خرده‌فرهنگ‌ها آشنا باشد. روزهای اولی که به روستا آمده بودم، برایم عجیب بود که اگر یک ولی، میان جلسه‌ی شورای معلمان به دفتر می‌آمد، آقای مدیر به دفتر دعوتش می‌کرد و به یک جای مهمانش. بعدها متوجه شدم که در روستا این یک شیوه‌ی احترام گذاشتن است.

ب) کمک به ارتباط اولیا با دانش‌آموزان تأکید بر توانایی‌های دانش‌آموزان

گاهی ممکن است اولیای روستایی برخلاف عموم خانواده‌های شهری نسبت به فرزندانشان نگرش مثبت نداشته باشند. در بیشتر موارد اولیای روستایی از توانایی‌ها و استعداد‌های فرزندشان اطلاعی ندارند و حتی ممکن است در برخورد با معلم بیشتر بر نقاط ضعف و نافرمانی‌های او تأکید ورزند. معلم در این گونه موارد باید دائم بر توانایی‌های دانش‌آموز تکیه کند و نمونه‌هایی از موفقیت یا تلاش او در کلاس را به رخ اولیایش بکشد. برگزاری نمایشگاهی از آثار دانش‌آموزان و نشان دادن پوشه‌ی کار (در مدارس ابتدایی) می‌تواند به این تعامل کمک و درک مشترکی ایجاد کند.

بد نیست به این نکته هم اشاره کنم که در بسیاری موارد دیده می‌شود که خانواده‌ی روستایی انگیزه‌های برای ادامه تحصیل فرزندانش ندارد و ترجیح می‌دهد از فرزندانش، به‌ویژه پسرها، برای کارهای کشاورزی و دامداری کمک بگیرد. روش‌های تشویقی و تکیه

بر توانایی‌ها به جای ضعف‌ها می‌تواند اولیا را به ادامه تحصیل فرزندانشان علاقه‌مند کند.

برقراری رابطه مثبت بین خانواده و فرزندان

گاهی اتفاق می‌افتد که دانش‌آموزان خود را برتر از خانواده‌های کم‌سوادشان می‌انگارند. در نتیجه، تعامل مثبتی بین بچه‌ها و بزرگ‌ترها در نمی‌گیرد. از این سو اولیا نیز ممکن است گستاخی فرزندانشان را به مدرسه نسبت بدهند. تأکید بر نکات مثبت بچه‌ها در حضور خانواده و ایجاد فرهنگ احترام به انسان‌ها، به‌خصوص بزرگ‌ترها و خویشاوندان، در کلاس به بهبود روابط کمک می‌کند.

در برخی موارد دخالت‌های غیرمستقیم معلم نیز مؤثر است. مثلاً معلم می‌تواند مشکل دانش‌آموزان را به‌طور غیر مستقیم به گوش مادر یا پدر برساند و در پیداکردن راه‌حل به آن‌ها کمک کند و شکایت‌های اولیا را نیز در قالب داستان‌های تمثیلی به گوش دانش‌آموزان برساند و آن‌ها را نیز در حل مسائل ارتباطی یاری دهد.

همسو کردن خانواده با اهداف تربیتی مدرسه (با تکیه بر فرهنگ و ارزش‌های خانواده و روستا)

هر روستا آداب و رسومی دارد که معلم از شهر آمده از آن بی‌خبر است. یکی از قدم‌هایی که معلم برای ایجاد ارتباط برمی‌دارد، شناخت این سنت‌هاست. معلم با شناخت و احاطه بر فرهنگ روستا می‌تواند اهداف تربیتی کلاس یا مدرسه را در کنار هم قرار دهد و همان آداب و رسوم را برای اولیا تشریح کند و با استفاده از فرصت‌های سنتی و عرفی روستا اصول تربیتی را با کمک خانواده‌ها به اجرا درآورد. به همین ترتیب نیز می‌تواند با دانش‌آموزان وارد گفت‌وگو شود و با کمک فرهنگ موجود، فاصله بین اولیا و دانش‌آموزان را کمتر کند. همچنین در بهبود کژی‌های فرهنگ موجود نیز مؤثر باشد.

ج) آموزش اولیا آشناکردن اولیا با درس‌ها

در پایه‌های بالاتر آموزشی لازم است اولیا با تک‌تک کتاب‌های درسی و موضوع آن‌ها آشنا شوند تا درک بهتری نسبت به مدرسه و آموخته‌های فرزندانشان پیدا کنند. لازم است که معلم درباره‌ی هر درس توضیح روشن و مختصری بدهد، اهداف آموزشی آن را بیان و به کاربرد این درس‌ها در زندگی روزانه یا مشاغل اشاره کند.

یک‌بار در ایام امتحانات برای ایجاد دغدغه مشترک تصمیم گرفتم از اولیا برای درس‌خواندن بچه‌ها کمک بگیرم. کتاب‌های درسی را یک به یک به اولیا معرفی کردم. نحوه خواندن هر درس و پرسش از آن‌ها را نیز توضیح دادم. از آن‌ها خواستم شبی یک

ساعت در کنار فرزندانشان بنشینند و از آن‌ها درس بپرسند. به کار بستن این روش باعث شد عملکرد بچه‌ها در امتحان پایان ترم موفق‌تر از آزمون‌های میان‌ترم باشد.

آشنا کردن اولیا با وسایل کمک‌درسی و ضرورت تهیه وسایل

در روستا به سبب فاصله زیاد تا مراکز خرید و کمبود نقدینگی، تهیه وسایل و لوازم کمک آموزشی ممکن است به یک مشکل بازدارنده تبدیل شود. بهتر است که معلم در ابتدای سال فهرستی از کل وسایل مورد نیاز تهیه و مشخص کند هر کدام از این وسایل را در چه ماهی نیاز دارد و از اولیا بخواهد که طبق فهرست و زمان تعیین شده وسایل را تهیه کنند. البته پیش از همه این‌ها باید ضرورت تهیه هر کدام از این وسایل بیان و تأکید شود که مثلاً بدون پرگار و گونیا و نقاله، یادگیری بخش هندسه کتاب ریاضی غیر ممکن است.

ایجاد فضایی برای مشارکت خانواده در آموزش

عموماً می‌توان از اولیا (در هر سطح تحصیلی) برای کمک به کلاس بهره گرفت یا قسمتی از فعالیت دانش‌آموزان در خانه را به عهده آن‌ها گذاشت. به‌طور مثال، یک پدر باغبان می‌تواند در کلاس علوم درباره گیاهان و درختان با بچه‌ها صحبت کند یا برای ساخت باغچه مدرسه عملاً با بچه‌ها همکاری کند. گاهی نیز می‌توان با نظر خود اولیا یکی از بستگان نزدیک را که باسوادتر است یا به آموزش علاقه دارد انتخاب کرد و پیگیری انجام تکالیف در منزل دانش‌آموز یا تعدادی دیگر از دانش‌آموزان را از او خواست.

معلم کلاس اول مدرسه ما تجربه جالبی دارد. همیشه یکی از اهالی باسواد و علاقه‌مند روستا را به کلاس دعوت می‌کند (مثلاً عمه یکی از بچه‌ها) تا او از طریق مشاهده، روش‌های کلی تدریس را یاد بگیرد و بعد بچه‌های کلاس اول، هفته‌ای یک یا دو روز در خانه او جمع می‌شوند و تکالیفشان را با هم و زیر نظر او انجام می‌دهند. با این روش، دانش‌آموزان کلاس اول در خواندن و نوشتن بسیار توانا شده‌اند و میزان موفقیتشان نسبت به شاگردان دیگر مدرسه چشمگیرتر است.

ابوالفضل آرزو دارد بنا شود. اما مادرش او را تشویق می‌کند مهندس عمران شود تا برای روستا سد و پل بسازد. مادر ابوالفضل در جلسه اولیا و معلمان با شغل‌های زیادی آشنا شده است که تنها با درس خواندن می‌توان به آن‌ها رسید و باعث رونق و آبادانی روستا شد.

سامی خانی تمبی
دبیر علوم تجربی
منطقه ۱۲ تهران

قاعده صفر ← تغییر ← يك



نظر شما در مورد نمره صفر چیست؟ آزاددهنده است؟ سعی می‌کنید از آن دوری کنید؟ کابوس شب‌های بی‌خوابی شماست؟ هر نمره دیگری را بهتر از آن می‌دانید؟

نظر شما در مورد عدد صفر چیست؟ احتمالاً برای شما یادآور خاطرات و اضطراب‌های نمره صفر است. یا مثلاً شروع یک مرحله بحران، درگیری، تنش و مسائل نگران‌کننده‌ای از این قبیل.

این تفکر تا حدودی صحیح است. آن هم هنگامی که به صفر به‌عنوان یک نمره بنگریم و آثار و تبعات آن را مدام در ذهنمان بازسازی کنیم؟

ولی این منصفانه نیست. چون این عدد کاربردهای مثبت زیادی دارد که در بسیاری از موارد به‌دست فراموشی سپرده می‌شود. مثلاً گاهی عدد صفر نشان پایان روزهای باقی‌مانده سال است. یعنی آغاز سال جدید و تحویل سال نو که با شادی و شمع در اغلب مردم به‌خصوص دانش‌آموزان همراه است. یا مثلاً پایان اقساط یک وام است که مانده بدهی شما صفر می‌شود. پایان سال تحصیلی و شروع سال جدید یعنی یک صفر و یک دیگر.

تمام این مثال‌ها را عنوان کردیم تا بگوییم صفر می‌تواند یک نقطه عطف و آغاز شروعی جدید باشد. آغاز راهی جدید، آغاز شیوه‌ای جدید و آغاز یک «تغییر»؛ تغییری که در کلام و گفتارمان با آن موافقیم، ولی در رفتارمان در مقابل آن مقاومت می‌کنیم یا به سختی با آن کنار می‌آییم.

مجموعه یا سیستمی که در مقابل تغییر مقاومت نشان می‌دهد، دچار روزمرگی، دل‌مردگی، رکود و نزول می‌شود. از کورس رقابت خارج می‌شود، به انزوا می‌رود و سرانجام آن جز مرگ تدریجی نیست.

معلمی که بر روش‌های قدیمی پا می‌فشارد، اصرار دارد کلاس خشک و کاملاً در کنترلش باشد و خود تنها سخنگوی کلاس باشد، راه به جایی نخواهد برد. آرام آرام به حاشیه کشیده می‌شود و مورد انتقاد قرار می‌گیرد. در حالی که فکر می‌کند انرژی بسیاری مصرف کرده است و باید بازخورد خوبی بگیرد، نتیجه عکس است. خسته است و افسرده. احساس می‌کند حرمتش حفظ نشده و زحمتش نادیده گرفته شده است. سابق کارهایش زیر سؤال رفته و مثل گذشته نمی‌تواند در مقابله با خرده‌گیران حرفش را به کرسی بنشانند.

این بحران یا مراجعه والدین به مدرسه برای تغییر کلاس فرزندان نشان یا تغییر معلم، ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد؛ آنجا که اظهارات والدین در تذکرات مدیر یا معاونان آموزشی انعکاس می‌یابد و معلم را در یک حرکت احساسی، به تغییر کلاس یا مدرسه با استدلال‌هایی مانند پرتوقع بودن اولیای دانش‌آموزان یا اولیای مدرسه یا دلایل دیگری از این قبیل وادار می‌کند.

در حالی که چاره کار این نیست و چنین تصمیمی می‌تواند بدترین تصمیم ممکن باشد. در اینجا نمی‌خواهیم از سیاست‌های آموزش و پرورش دفاع کنیم

یا آن‌ها را به چالش بکشیم، اما این را می‌دانم که به میدان کشیدن اولیا و استفاده از نظرات آن‌ها (حداقل در مورد ویژگی‌های روحی و روانی و توانایی‌های فرزندانشان) در چندین سال اخیر بسیار توصیه شده و انصافاً کمک حال بسیار خوبی هم بوده است.

ما معلم‌ها گاهی اوقات در برابر همین مشاوره‌ها نیز مقاومت نشان می‌دهیم و آن را نوعی مداخله در کارمان می‌دانیم. فکر می‌کنیم اگر این مورد را بپذیریم، پس در برابر اولیا کوتاه آمده‌ایم و این نشانه ضعفمان است. در صورتی که اصلاً چنین نیست. شما قرار است در طول یک سال تحصیلی، حداقل با ۳۰ دانش‌آموز در یک کلاس سروکار داشته باشید و هرچه اطلاعات شما از ناهمگونی‌های موجود در کلاستان بیشتر باشد، اداره آن برایتان راحت‌تر خواهد بود. اولیای زیادی به شما مراجعه می‌کنند تا در مورد بیماری فرزندان (که معمولاً دوست دارند از دید سایر دانش‌آموزان مخفی بماند) یا شما صحبت کنند. یا توضیح می‌دهند که اگر جای فلان دانش‌آموز در کلاس عوض شود، روی یادگیری او تأثیر می‌گذارد یا

لازم است هر جلسه از فلان کس پرسش شود تا بداند پیگیری معلم مستمر است و دانش آموز مجبور است هر جلسه آماده سر کلاس حاضر شود. خب چه اشکالی دارد شما به میل و سلیقه خودتان این کارها را انجام دهید و از آن به عنوان ابزاری برای درس خواندن دانش آموز استفاده کنید. در واقع هر کدام از این پیشنهادات را به درس خواندن دانش آموز مشروط کنید.

قبل از همه این‌ها ما به یک نقطه صفر و یک دیگر نیاز داریم. یعنی پایانی بر روش‌های سختگیرانه و متعصبانه گذشته و شروعی برای یک روش جدید منعطفانه و البته یک «تغییر» جدید که در واقع مقاومت ما را در برابر خود «تغییر» می‌شکند. باید در جهتی پیش برویم که به تغییر اوار نشویم، بلکه منشأ آن باشیم. یعنی دیگران ما را به دنبال خود نکشند، بلکه ما دیگران را به دنبال خود بکشیم.

شروع به تغییر را از ظاهرمان آغاز کنیم. همیشه تمایل داشتیم که دانش آموزان به میل ما رفتار کنند، ولی بد نیست هر از گاهی مانیز به میل آن‌ها رفتار کنیم. مثلاً اگر از مدل ساعت کفش یا بارانی مان خوششان آمد، برای پیشبرد کار خودمان هم که شده است، در طول هفته از آن‌ها بیشتر استفاده کنیم.

در کلاس متکلم وحده نباشیم. اجازه اظهار نظر بدهیم. بگذاریم در پارهای از موارد دانش آموزان تصمیم بگیرند تا بعداً پاسخگوی تبعات تصمیمشان بشوند.

● اجازه دهیم در مورد مسائل مورد علاقه‌شان، مانند تلفن همراه و رایانه، در وقت مناسب صحبت کنند. معمولاً اظهار نظرهای توأم با هیجان آنان سبب تخلیه انرژی و جذاب شدن کلاس می‌شود.

● اطلاعاتمان را در مورد مسائل مورد علاقه دانش آموزان افزایش دهیم تا بتوانیم پایه پای آن‌ها پیش برویم و خدای ناکرده در دنیای آن‌ها بیگانه نباشیم.

● برگزاری کنفرانس، کارگاه، آزمایشگاه، هوشمندسازی تکالیف و استفاده از ابزارهای هوشمند در کلاس، محیط را برای آنان تغییر می‌دهد و جذاب می‌کند.

این‌ها همه یعنی تغییر. یعنی رفتن به یک نقطه «صفر» دیگر برای آغاز یک «یک» دیگر. این همه یعنی تحولی که بعد از مدتی خواهیم فهمید آن قدر هم سخت نبوده یا اصلاً نیازی به مقاومت نداشته است، بلکه فقط باید خود را به دست آن می‌سپردیم. پس می‌توان گفت: «صفر» آن قدرها هم که فکر می‌کردیم بد نیست. هر نقطه عطفی به یک «صفر» و یک «جدید نیاز دارد تا تغییر آغاز شود.

۲۳ سال پیش کارم را در دوره راهنمایی شروع کردم. به عنوان معلمی جوان و سرشار از انرژی، برای تدریس وارد مناطق روستایی شدم. آن موقع به تنها چیزی که فکر می‌کردم، قبولی ۱۰۰ درصد دانش آموزانم،

آن هم با نمره‌های بالا، بود. فارغ از واقعیت‌های زندگی بچه‌ها و اینکه آن‌ها به جز درس خواندن در قبال خانواده‌هایشان وظایف دیگری مانند چرانیدن دام‌ها، دروی گندم، شخم زدن زمین و نگهداری سایر اعضای خانواده را نیز برعهده دارند. سر کلاس آن قدر حرف می‌زدم که بزاق دهانم خشک می‌شد. گاه به دفعات زبانم را در میان دندان‌هایم می‌گزیدم و شدت فشار به گلویم باعث سرفه‌های مکرری می‌شد که نفسم را به شماره می‌انداخت و تدریس را قطع می‌کرد. بعد از شیفت مدرسه از درد کمر و زانوانم (به علت سر پا ایستادن زیاد)، انامم بریده می‌شد و گاه رگ‌های متورم مچ پایم که مانند «واریسی‌ها» می‌شد، آزارم می‌داد.

و به همین نسبت هم انتظار داشتم بچه‌ها یا به پایم حرکت کنند. ولی چنین نبود. بچه‌ها آن‌طور که انتظار داشتم توقعم را برآورده نکردند. هر چند که در پایان سال به علت قبولی ۷۱ درصد دانش آموزانم در امتحانات خرداد پایه سوم تشویقی گرفتم.

بعدها فهمیدم فشار بیش از حد من بچه‌ها را در منگنه قرار داده بود. از یک طرف فشار خانواده روستایی آنان برای انجام اموری که در بالا ذکر آن رفت و از طرف دیگر فشار من برای درس خواندن آن‌ها.

چه بسا اگر محیط کلاس را خالی از فشار می‌کردم و به جای آن جذابیت را چاشنی می‌کردم، می‌توانستم باری از دوش آن‌ها بردارم و باعث شوم رنج مشکلات روزانه و زندگی شخصی‌شان را به امید رسیدن به آرامش در کلاس، راحت‌تر تحمل کنند.

اما مقاومت در برابر تغییر مانند همه گریبانگیر من هم بود. چه بسا فکر می‌کردم اگر در روی دانش آموز بخندم، پررو می‌شود و دیگر به درسم گوش نمی‌دهد! پس باید صلابتم را حفظ می‌کردم و این شیوه، با کمی تغییر، ۲۰ سال جریان داشت.

امروز به جرئت می‌گویم بیستمین سال تدریس شما با نوزدهمین سال تدریستان خیلی فرق می‌کند. همان‌طور که چهلمین سال عمرتان با سی و نهمین سال عمرتان خیلی خیلی متفاوت است. حداقل من این‌طور فکر می‌کنم.

هنگامی که نامه تقلیل ساعات آموزشی ام از ۲۴ به ۲۰ ساعت را دریافت کردم، تازه فهمیدم به روش‌های دیگر هم می‌توان درس داد. انگار احساس می‌کردم جان تازه‌ای گرفتم و تازه می‌دانم چه کار باید بکنم. می‌توانم با دانش آموزانم بخندم و آن‌ها را بخندانم. حد و مرزها را به آن‌ها یاد بدهم تا خود بفهمند که چه چیز را باید رعایت کنند. آن‌ها را در مورد مسائل مورد

علاقه درسی‌شان به تهیه تحقیق، جمع‌آوری مطالب و تولید محتوای آموزشی تشویق کنم. کارهایشان را در معرض دید سایر دانش‌آموزان، اولیای مدرسه و خانواده‌ها قرار دهم و این فرصت را برای آنان ایجاد کنم که از کار خود لذت ببرند و از این پس آن‌ها به دنبال من بیایند نه من به دنبال آن‌ها.

زمان تدریسم را از ۸۰ دقیقه متکلم وحده بودن به ۲۰ تا ۳۰ دقیقه کاهش دهم و باقیقیه فعالیت‌ها، مانند کار در کلاس، برگزاری کنفرانس، نمایش فیلم و حتی محتوای الکترونیک ساخته خودشان، وقت کلاس را پر کنم.

شاید به من خرده بگیرید اگر به شما بگویم در بعضی از جلسات دانش‌آموزان به من گفتند: «آقا تو را خدا امروز درس ندهید!» به آن‌ها گفتم: «پس چه کار کنیم؟». گفتند: «آقا! واقعاً هیچ کاری نکنیم. بی‌کار بنشینیم و با هم حرف بزنیم.» و من به آن‌ها اجازه دادم و از کار خود پشیمان نیستم، چون جلسات بعد من و بچه‌ها با هم جبران کردیم.

ناگفته نماند که این فضا، آن چنان هم که توضیح داده شد، آرمانی و ایده‌آل نبود و با مشکلاتی نیز مواجه بودم. از جمله سوءاستفاده بعضی از دانش‌آموزان یا گاهی خستگی خودم برای جمع کردن مجدد کلاس و... که البته هرچه پیش رفتیم شرایط بهتر شد.

امروز احساس می‌کنم اگر قانون بازنشستگی پیش از موعد دوباره اجرا شود، دیگر آن قدر خسته نیستم که مصرانه درخواست بازنشستگی بدهم و این احساس را مدیون قاعده «صفر-تغییر-یک» هستم. آماده تغییر بعدی، مثلاً توصیفی کردن ارزشیابی در دوره بعدی تحصیلی (متوسطه) هم هستم. دنبال معیارهایی می‌گردم تا از قید و بند نمره آزاد شوم و به این جمع‌بندی برسم که آیا این دانش‌آموز لیاقت رفتن به یک پایه تحصیلی بالاتر را دارد یا نه؟

امروز اگر توانستم این تغییر را در خودم به وجود آورم، می‌توانم منشأ تغییرات بزرگ‌تری در دانش‌آموزانم شوم و به آن‌ها نیز یاد دهم که تغییر کنند. بزرگ فکر کنند، بزرگ عمل کنند و منشأ تغییرات بزرگ در زندگی باشند تا بفهمند که «تفاوت انسان‌ها با یکدیگر در باورهای آن‌هاست.»

اگر آن‌ها باور کنند که می‌توانند تغییر کنند و دیگران را مجاب به تغییر کنند، آن وقت موفقیت من نه محدود به سطح کلاس، بلکه مؤثر در تمام زندگی آن‌هاست و این اصلاً سخت نیست. «کافی است باور کنیم که می‌توانیم تغییر کنیم.» کافی است همیشه نقطه عطفی داشته باشیم به نام «قاعده صفر-تغییر-یک».



قدم تايك كلاس سبز

سپیده شهیدی

- کیسه‌های پارچه‌ای بگذارند.
- در کلاسمان دو سطل زباله خشک و تر داشته باشیم. سطلی مخصوص کمپوست، برای ضایعات میوه، پوست آجیل و خوراکی‌هایی که احوالاً دور ریخته می‌شوند، در حیاط مدرسه بگذاریم. اگر این زباله‌ها را در حیاط مدرسه چال کنیم، کود تولید شده از آن‌ها به رشد گیاهان کمک می‌کند.
 - برای پروژه‌ها و کارهای هنری کلاسمان تا حد ممکن از دور ریختنی‌ها استفاده کنیم. مثلاً جعبه‌های خالی دستمال کاغذی را برای قرار دادن ماژیک‌ها و مداد رنگی‌ها روی میز و جوراب‌های یک لنگه‌ای را برای ساختن عروسک‌های پارچه‌ای می‌توان به کار برد.
 - با کمک بچه‌ها چند گل‌دان گل بکاریم و به کلاس بیاوریم. بچه‌ها را به مراقبت از آن‌ها تشویق کنیم.
 - هنگام خارج شدن از کلاس، چراغ‌ها و بقیه لوازم برقی غیرضروری را خاموش کنیم. در روزهای آفتابی، پرده‌ها را باز کنیم و بدون چراغ درس بخوانیم. مطالعه در نور طبیعی یادگیری را لذت‌بخش‌تر می‌کند.
 - خودمان و بچه‌ها را عادت بدهیم شیرهای آب را بیهوده باز نگذاریم و بعد از استفاده، آن را محکم ببندیم. به کمک بچه‌ها فهرستی از شیرهای آب خراب مدرسه که چکه می‌کنند، تهیه کنیم و به مدیر مدرسه اطلاع دهیم. می‌توانیم برای اینکه به صورت عینی هدر رفت آب را به بچه‌ها نشان دهیم، یک ظرف خالی زیر شیر آبی که چکه می‌کند بگذاریم تا دقیقاً ببینند در طول مثلاً یک ساعت چقدر آب در آن جمع می‌شود.
 - در روزهای سرد زمستانی بیشتر لباس بپوشیم و درجه بخاری کلاس را پایین بیاوریم. گرمای بیش از اندازه کلاس با کاهش مقدار اکسیژن، روند یادگیری مغز را مختل می‌کند. بعضی روزهای تابستان را هم می‌توان با لباس کمتر و پنجره‌های باز سپری کرد. یادمان باشد تا همه این کارها برای خودمان به صورت الگوی ذهنی درنیابید، دانش‌آموزانمان به آن‌ها عمل نخواهند کرد. پس شروع کنیم. اول خودمان!

منابع

1. www.online-education.net/guidance-counselor/education/7-ways-to-become-a-more-green-teacher.html
2. www.greenschools.net

- عکس‌ها و فیلم‌ها گاه برای بچه‌ها بسیار چالش برانگیز و تأثیرگذار خواهد بود.
- برای تمیز کردن میز و نیمکت‌های کلاسمان، به جای مواد شیمیایی، از تمیزکننده‌های طبیعی مثل سرکه، جوش شیرین و... استفاده کنیم.
- مصرف کاغذ را کاهش دهیم. می‌توانیم از روش‌های گوناگون استفاده کنیم. مثلاً حتماً در هر دوروی کاغذ کپی بگیریم، عرض حاشیه‌های کاغذ را تا حد ممکن کم کنیم تا مطالب بیشتری روی آن جا بگیرد، قسمت‌های سفید کاغذهای استفاده شده را بپریم و به عنوان چرکنویس یا برای نقاشی در اختیار بچه‌ها قرار دهیم و تا حد امکان برای ارتباط با اولیا به جای فرستادن نامه از ایمیل یا وبسایت‌ها استفاده کنیم.
- از بچه‌ها بخواهیم راهی پیدا کنند تا خوراکی‌هایی که به مدرسه می‌آورند زباله کمتری تولید کنند. مثلاً به جای استفاده از کیسه نایلونی برای میوه و ساندویچ، آن‌ها را در ظرف‌های کوچک دردار یا

محیط‌زیست یعنی همه آن چیزی که خداوند در این کره خاکی برای آسایش ما آدمیان به ودیعه گذاشته است. امانتی بزرگ به بهایی اندک؛ نگهداری و احترام به آن.

هر کداممان بارها با شنیدن اخبار نابودی این امانت ارزشمند سر تکان داده‌ایم، افسوس خورده‌ایم، نگران شده‌ایم و غالباً هم تقصیر را به گردن دیگران انداخته‌ایم.

وقت آن رسیده است که باور کنیم هیچ تغییری آغاز نمی‌شود مگر اینکه خودمان شروع کنیم؛ شروعی تدریجی. وقتی خودمان در این راه قدم برداریم، آن وقت می‌توانیم به تربیت نسلی امیدوار باشیم که امانت‌دارانی بهتر از پیشینیان خود هستند.

اگر شما هم مثل بسیاری از معلمان دنیا دغدغه حفظ محیط‌زیست را دارید، می‌توانید به سادگی از همین جا آغاز کنید. ده گام زیر برای تجربه آغازین می‌تواند شوق و هیجان شما و دانش‌آموزانتان را افزایش دهد:

۱. سعی کنیم هر چند وقت یک بار کلاسمان را در محیطی طبیعی برگزار کنیم. جایی که بچه‌ها بتوانند کمی راه بروند و طبیعت را لمس کنند. اگر امکانش وجود نداشت، می‌توانیم گاهی خودمان یا بچه‌ها از محیط‌های طبیعی عکس و فیلم بگیریم و آن‌ها را در کلاس نمایش دهیم. گفت‌وگو در مورد این



نمرة مشکلات

یک تجربه آموزشی

عذرا رستمی، مدرس پرديس الزهرا(س)، زنجان

سال‌ها پیش، در اوایل استخدامم در دبیرستان ولیعصر (عج) زنجان، درس روان‌شناسی سال سوم انسانی را تدریس می‌کردم. در آن سال‌ها یکی از تکالیفی که از دانش‌آموزانم انتظار داشتم، بیان تجربه‌های خوب و بد خود در دوران تحصیل بود. در یکی از این موارد، دانش‌آموزی تجربه‌ای را بیان کرد که امروز پس از سالیان سال آن را فراموش نکرده‌ام. بارها در کلاس‌هایم آن را برای دانشجو معلمان بازگو می‌کنم و تذکراتی در این باره به آن‌ها می‌دهم.

تجربه یک دانش‌آموز

«دانش‌آموز چهارم ابتدایی بودم؛ جزو دانش‌آموزان زرنگ و پرتلاش. و مثل هر فردی در کلاس دوستانی داشتم که با یکی از آن‌ها بسیار صمیمی بودم. دوستم به اندازه من زرنگ و پرتلاش نبود و مدام نمرات پایینی می‌گرفت. پس از گذشت چند ماه تحصیلی، رفتار معلم نسبت به او عوض شد. یعنی به او بیشتر توجه می‌کرد. به تأخیرش ایراد نمی‌گرفت. در صورت ننوشتن تمرین‌ها بازخواستش نمی‌کرد. مهربانی نسبت به او را می‌شد از نگاهش فهمید و ارفاق کردن نمره جزو وظایف جدیدش شده بود، حتی طوری که بارها وقتی برای جواب دادن درس به پای تخته می‌رفتم و من تمام سؤالات را جواب می‌دادم، ولی او یکی دو مورد اشکال داشت یا ناقص جواب می‌داد، در آخر هر دو نمره بیست می‌گرفتم. ابتدا زیاد اهمیت نمی‌دادم، ولی به علت تکرار این رفتار معلم حساس و ناراحت شدم. این مسئله به قدری ذهنم را مشغول کرده بود که کم‌کم نسبت به دوستی با این هم‌کلاسی‌ام بی‌تفاوت شدم و کمتر با او تماس می‌گرفتم تا بالاخره آن روز فرا رسید؛ روزی که در مسیر مدرسه او را تنها دیدم. به سراغش رفتم و ابتدا با فحش و سپس با کتک به جانش افتادم. تا می‌خورد او را زدم. آن قدر که خسته شدم. او هم فقط می‌پرسید چرا؟... چرا؟...»

بعد از آن روز احساس سبکی می‌کردم. فکر می‌کردم حقم را گرفته‌ام. البته آن روزها مدام مورد مؤاخذه پدر و مادرم و معلم و هم‌کلاسی‌هایم قرار می‌گرفتم که مرا دختری عصبی، حساس و حسود قلمداد می‌کردند، ولی من اهمیت نمی‌دادم، چرا که احساس می‌کردم آن‌ها قادر به درک واقعیت نیستند و پایمال شدن حقوق یک فرد برایشان مهم نیست. خلاصه با به دوش کشیدن لقب‌های بی‌شماری، آن سال تحصیلی و سال‌های دیگر نیز سپری شد و من همچنان بر خود می‌بالیدم که توانستم حقم را بگیرم، چرا که بارها شنیده بودم (حق گرفتنی است نه دادنی). در سال سوم راهنمایی، یکی از دوستانم به من گفت، دانش‌آموزی که من حقم را با تندی و تنفر از او گرفته بودم، روزی به بام خانه‌شان رفته و خود را به پایین پرت

کرده است. با شنیدن این خبر ماتم برد و شوکه شدم. وقتی دلیلش را پرس‌وجو کردم، متوجه اصل واقعه شدم. آن دانش‌آموز در خانواده‌ای زندگی می‌کرد که بر اثر اختلافات شدید پدر و مادر و جدایی آن‌ها، مجبور به ترک خانه خود و زندگی با پدر بزرگ و مادر بزرگ شده بود. خلاصه مشکلات زیادی در این باره بر او تحمیل شده بود که خارج از توانش بود. در نهایت هم در کمال ناامیدی دست از دنیا شسته و چاره را در خودکشی دیده بود.

آن زمان بود که متوجه شدم سال‌ها پیش، معلم دوران ابتدایی من نیز چون از مشکلات او خبردار شده بود، می‌خواست با ارفاق نمره و دلجویی‌های دیگر، کمکی به او بکند و همین رفتار معلم مورد اعتراض و رنجش دانش‌آموزان دیگر بود. حال پس از شنیدن سرگذشت آن دانش‌آموز مدام دچار عذاب وجدان می‌شوم و گاهی اوقات کابوس می‌بینم. من که روزی خود را فاتح میدان گرفتن حق می‌دانستم، حال با عذاب وجدان شدیدی دست و پنجه نرم می‌کنم و نمی‌دانم مابقی عمر خویش را چگونه با این حالات روحی سپری کنم.»

دانش‌آموزم وقتی به این مرحله رسید، هق‌هق گریه امانش نداد. وقتی در آن سکوت سنگین به کلاس چشم‌گرداندم، دیدم تک‌تک شاگردانم گریه می‌کنند. چند لحظه بعد، دانش‌آموزم ادامه داد: خانم، حالا از شما چند سؤال دارم. امیدوارم با جواب‌های شما کمی آرام بگیرم و بتوانم خودم را به‌خاطر بدرفتاری آن روزم ببخشم:

– آیا معلمان باید به مشکلات دانش‌آموزان نمره بدهند یا به تلاش‌ها و فعالیت‌هایشان؟

– آیا معلمان می‌دانند که حرف‌ها و رفتارشان بر زندگی شاگردانشان تأثیر ماندگار دارد؟

– آیا معلمان نمی‌توانند طور دیگری به این‌گونه دانش‌آموزان کمک کنند؟

ارتباط مؤثر

سعید کفایتی

بسیاری از اشتباهات ما به دلیل برقرار نکردن ارتباط صحیح با دیگران رخ می‌دهد. ارتباط یکی از نیازهای اساسی انسان و خود یک اصل است. این اصل مهم اجتماعی به ما کمک می‌کند در مدرسه آگاهانه‌تر تصمیم بگیریم، مسائل و مشکلات درسی و تربیتی را با گفت‌وگو حل کنیم، اطلاعات تازه‌ای به دست آوریم و در نهایت موجبات رضایتمندی همدیگر را فراهم آوریم. ارتباط پایه و اساس تشکیل هر نوع جمعیتی است، از این رو بی‌حضور آن، کلاس درس هم بی‌وایی و شادایی ندارد.

نشستن مناسبی را برای ایشان در نظر بگیرید. معلوم کردن زمان پایان جلسه نیز حسن زیادی دارد. یکی از محاسن این کار آن است که والدین می‌فهمند شما برای همه فعالیت‌هایتان برنامه دارید. حسن دیگرش آن است که از همان ابتدا از آفت «حاشیه‌روی» جلوگیری می‌کند.

مکان ملاقات

اگر در مدرسه جایی را به نام «اتاق ملاقات» ندارید، لطفاً سراغ جایی مثل اتاق بهداشت یا دفتر نظامت نروید. این‌ها فضاهای مناسبی برای گفت‌وگو نیستند. مکان ملاقات باید طوری باشد که سروصدا، استرس، ورود و خروج افراد و... تمرکزتان را از بین نبرد. وجود گل و گلدان در محل ملاقات نیز می‌تواند زیبا و آرامش‌بخش باشد. عکس‌های گروهی کلاس‌ها، اردوها و برنامه‌های مختلف در فضای ملاقات به والدین فرصت اظهارنظر خواهد داد. بهتر است صندلی‌های معلم و والدین دقیقاً روبه‌روی هم قرار نگیرند. از این‌که اتاق ملاقات

تنظیم کنید. گاهی طرح حرف‌ها و سخنان پیش یا افتاده و کاملاً بدیهی موجب رنجش خاطر والدین می‌شود. از این رو، شناخت مخاطب همواره اهمیت دارد.

تعیین زمان ملاقات

شروع و پایان کلاس را در ساعاتی تعیین نکنید که رفت و آمد والدین با مشکل مواجه شود. برخی اولیا شاغل هستند؛ شاید حتی کار مهمی داشته باشند. اگر مدرسه ساعت ۸ شروع به کار می‌کند، همان ابتدای صبح زمان مناسبی برای دیدار است. ملاقات بعد از تعطیلی مدرسه هم زمان مناسبی است؛ مخصوصاً در این زمان، خیال شما و خانواده‌ها کاملاً راحت است.

سر وقت در جلسه حاضر شوید. در غیر این صورت ممکن است اعتماد به نفستان را از دست بدهید و طرف مقابل هم نقش الگویی شما را زیر سؤال ببرد. هرگاه پدر و مادری از راه رسیدند، آن‌ها را گرم تحویل بگیرید و البته از قبل باید جای

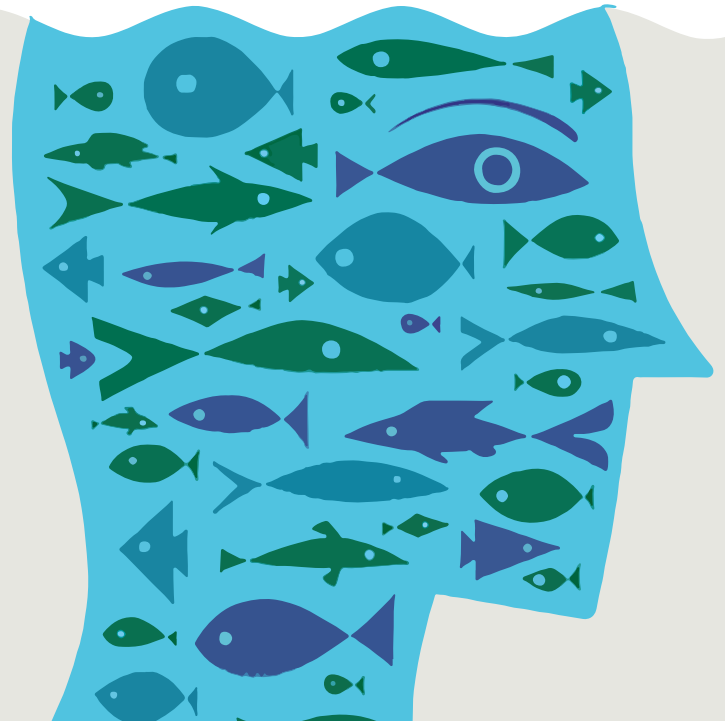
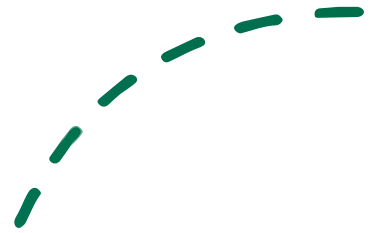
برنامه‌ریزی

در مدرسه‌ها چگونگی سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی برای ارتباط با دانش‌آموزان و اولیا بسیار متفاوت و متنوع است. بعضی مدرسه‌ها در همان آغاز سال تقویم آموزشی - اجرایی مدرسه را به خانواده‌ها تقدیم می‌کنند. به این ترتیب، پدر و مادرها از زمان ملاقات‌های عمومی با معلم یا معلمان فرزند خود مطلع می‌شوند. اگر شما مدیر مدرسه هستید و از این شیوه منظم در محیط آموزشی خود بهره نمی‌برید، دست به کار شوید و خودتان اوقاتی را برای این امر مهم در نظر بگیرید. تعداد ملاقات‌های معلم‌های پایه اول ابتدایی با سایر پایه‌ها قابل مقایسه نیست، ولی کمتر از سه بار در سال توصیه نمی‌شود.

شناخت مخاطب

بهتر است در اول سال با میزان تحصیلات و نوع مشاغل پدر و مادر آشنا شوید تا سطح گفته‌های خود را براساس درک، فهم و میزان تجربیات ایشان

در آن نفس که می‌رم در آرزوی تو باشم بدان امیدم جان که خاک کوی تو باشم



اورژانسی هستند. ابتدا نوبت و وقت را به آن‌ها بدهید. جلسه را با خلاصه کردن مطالب و اطمینان از دریافت پیام‌ها توسط خانواده‌ها به پایان برسانید. «نتیجه‌گیری» گام موفق‌تری است که هر معلم با تجربه آن را برمی‌دارد. ممکن است برخی حرف‌ها ناگفته مانده باشد. با روی خوش علاقه‌مندی خود را برای مذاکرات بعد نشان دهید. یک ضرب‌المثل آلمانی می‌گوید: «در آرامش، قدرت نهفته است» در گفت‌وگوها، با رعایت آرامش، علاوه بر انتقال این حس به دیگران، توانمندی خودتان را نیز نشان دهید.

تازه بزیند و با خلاقیت خود به فضا رنگ و روی تازه ببخشید. با طعنه و کنایه حرف نزنید، چون این عمل به احساسات مخاطب شدیداً لطمه می‌زند. سؤالات غیرضروری طرح نکنید. اگر قرار است چنین سؤالی طرح شود حتماً اجازه آن را بگیرید. زود سراغ اصل مطلب بروید. نگذارید حاشیه‌ها جای اصل را بگیرند. امانتدار اطلاعات مردم باشید. اگر رازی را با شما در میان گذاشتند، حتی آن را به همکاران هم نگویید. پدر و مادر را دانش‌آموز فرض نکنید. به جای امر و خطابه‌ها، امر و نهی کردن و خطابه خواندن نمونه‌های مناسب و موفق را به کلاس یا محل ملاقات بیاورید. در حین گفت‌وگو از اصطلاحات سخت و تخصصی استفاده نکنید، شما برای همه صحبت می‌کنید. همان‌طور که از نکات مثبت دانش‌آموزان در آغاز جلسه مواردی را برشمردید، برای پایان جلسه هم شرایطی خوش پیش‌بینی کنید. برای ملاقات‌های خصوصی یا انفرادی به ترتیب حروف الفبا عمل نکنید. بعضی موارد فوریتی و

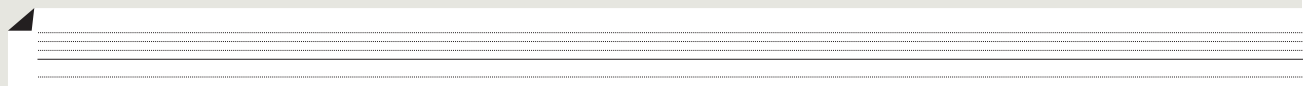
شما به اتاق بازجویی شبیه شود، دوری کنید. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، محیطی آرام و بدون سروصدا می‌تواند زمینه گفت‌وگویی مؤثر را فراهم کند. اگر قرار است ضمن حضور پدر یا مادر در مدرسه فرزندشان نیز در مدرسه، بماند، مکان مشخصی را برای حضور جداگانه او در نظر بگیرید. گاهی لازم نیست کودک حرف‌های ضروری اولیای خانه و مدرسه را بشنود.

کیفیت گفت‌وگو

با پدر و مادرها احساس همدردی کنید. شنونده خوبی باشید. بعضی حرف‌های آن‌ها را یادداشت کنید. این کار به خوبی میزان توجه شما را به سخنان ایشان نشان می‌دهد. از مشترکات به اختلاف نظرها برسید. دنبال پیدا کردن زبان مشترک باشید. طوری عمل نکنید که گویا شنیدن یا نشنیدن حرف‌های والدین برای شما تفاوتی ندارد. از کلیشه‌ها و حرف‌های تکراری بپرهیزید. حرف

پی‌نوشت

* Inder Ruhe liegt der kraft.

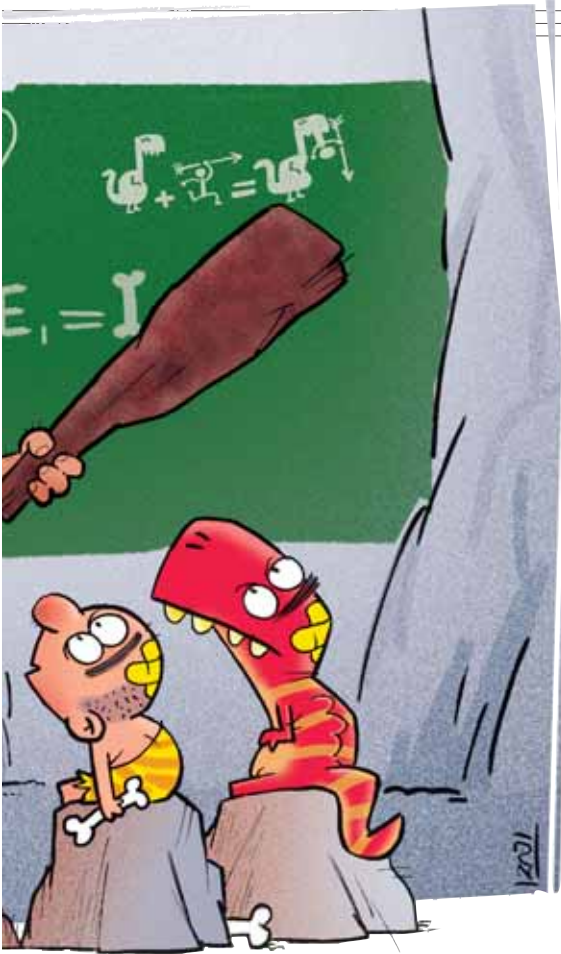


رابطه گازانبری خانه و مدرسه

حبیب یوسفزاده
تصویرگر: محسن ایزدی

عده‌ای از باستان‌شناسان بر این باورند که بعد از کشف آتش و اختراع چرخ، مدرسه هوشمندانه‌ترین ابتکار بشر بوده است. انسان‌های اولیه وقتی هنوز خیلی «اولیه» بودند، در طول روز از دست بچه‌های قد و نیم‌قدشان سرسام می‌گرفتند و ناچار بودند هرطور شده آن‌ها را تحمل کنند. اما وقتی کمی تکامل پیدا کردند و «دومیه» شدند، به فکر افتادند از بین خودشان يك معلم انتخاب کنند تا به فرزندانشان شکار و آتش‌افروزی یاد بدهد. به این ترتیب، هم بچه‌ها بهتر غنی‌سازی می‌شدند و هم پدر و مادرهای اولیه نفس راحتی می‌کشیدند.

در آن روزگار معلمان از دیوارهای دودگرفته غارها به عنوان تخته‌سیاه استفاده می‌کردند. در واقع، نقاشی‌هایی که باستان‌شناسان در دیوارهای سنگی غارها کشف کرده‌اند، آخرین مطالب معلم‌های «دومیه» است که یادشان رفته آن‌ها را پاک کنند. القسه وقتی پدر و مادرهای «دومیه» فایده‌های پیدا و پنهان مدرسه را خوب لمس کردند، نوعی رابطه گازانبری بین مدرسه و خانه شکل گرفت و متوجه شدند که گاهی باید دست‌به‌دست همدیگر بدهند تا بتوانند شکارچیان بهتری تحویل جامعه بدهند. بنابراین، «رابطه گازانبری» چیز تازه‌ای نیست و ریشه تاریخی دارد.



۱

یکی از راه‌های تضمینی ادب کردن بچه‌ها این است که بین خانه و مدرسه تقسیم کار صورت گیرد. به‌طور مثال، پیچاندن گوش چپ شاگردان را به معلمان و پیچاندن گوش راست آن‌ها را به خانواده‌ها واگذار کنیم. این کار در پرورش عضلات گوش مؤثر است و حرف‌شنوی بچه‌ها را تقویت می‌کند.

۲



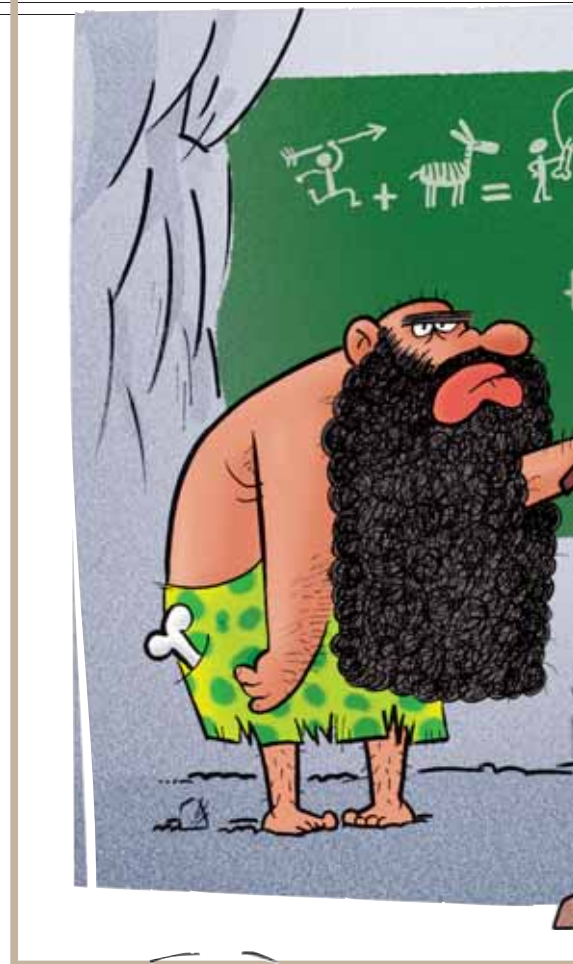
برای حفظ ارتباط با خانواده‌ها، هرگز موقع ثبت‌نام از آن‌ها پول هنگفتی برای کمک به مدرسه نخواهید و از دیپلماسی خزنه استفاده کنید. از قدیم گفته‌اند، برای رسیدن به يك هدف بزرگ، باید آن را به اهداف کوچک‌تر تقسیم کنید. بهانه‌های پیشنهادی ما عبارت‌اند از: پول تزئین کلاس، پول تعمیر آفتابه، پول کارنامه‌سوری، پول بیمه کتاب‌های درسی، پول گردگیری رایانه‌های مدرسه و ...

۳



اگر پدر و مادری از نحوه تدریس شما و آفت تحصیلی جگرگوشه خودکله‌مند بود، از ایشان بخواهید فقط نیم ساعت به کلاس تشریف بیاورد و هر طور که خواست، بچه‌ها را فقط ساکت کند. این نوع حریف‌طلبی‌ها، ارزش‌های پنهان شما را بیشتر نمایان می‌کند.

۴



هر خانواده‌ای تجربه‌هایی دارد که ممکن است به درد دیگران بخورد. موقع تشکیل جلسات اولیا و مربیان با يك ساعت تأخیر در جلسه حاضر شوید تا یخ آن‌ها باز شود و تجربه‌های ناب خود را به خورد همدیگر بدهند.

۵



خانه تکانی نوجوانی

شخصیت وابسته کودک و استقلال و همانندسازی نوجوان

بهزاد دارابی



این وابستگی تا آنجا پیش می‌رود که کودک همه اتفاق‌های بدی را که برای او رخ می‌دهد، به خودش نسبت می‌دهد و بیشتر دنبال این است که خود را مقصر بداند. برای مثال وقتی والدین با هم دعوا و قهر می‌کنند، موقع درد دل به دوستش می‌گوید: «اگر من درس می‌خواندم، آن‌ها دعوایشان نمی‌شد» یا وقتی معلم بیمار می‌شود، او پیش خودش فکر کند: «اگر ما این قدر آقا یا خانم را اذیت نمی‌کردیم، مریض نمی‌شد»؛ یعنی نوعی تفکر جادویی که شاید بتوان با همان لفظ خودمانی «به خودش می‌گیره» آن را توصیف کرد. تا این جای کلام بر آن بودیم که بگوییم کودک بسیار به بزرگ‌ترهای مهم زندگی خود وابسته است؛ بزرگ‌ترهایی که از او حمایت می‌کنند و پایگاه امن او هستند.

آغاز اسباب‌کشی شخصیتی نوجوان

اما با ورود به دوران بلوغ، سر و صدای «اسباب‌کشی شخصیتی» او آغاز می‌شود. این اسباب‌کشی شخصیتی، نشانه‌های بسیار جالبی دارد؛ نشانه‌هایی مثل استفاده از نام کوچک خود و دوستان به جای نام خانوادگی و استفاده مکرر و بی‌درپی از ضمیر من در جملات و نوشتار. برای مثال: «من آدم‌هایی را که از خودشان تعریف می‌کنند، دوست ندارم... بهترین دوست من فلائی است... رنگ مورد علاقه من قرمز

در آغاز دوران بلوغ (حدود ۱۰ سالگی)، اسباب‌کشی شخصیت کودک آغاز می‌شود. گویی قصد دارد «بند ناف روانی» را قطع کند؛ بند نافی که باعث می‌شد کودک احساسات، افکار و حتی رفتار را از والدین خود بگیرد؛ بی‌اراده و بدون حق انتخاب.

وابستگی شخصیتی کودک دبستانی

این وابستگی در بسیاری از رفتارهای کودک مشاهده می‌شود: دوستانش را با نام خانوادگی (فامیلی) خطاب می‌کند؛ حتی اگر اسم کوچک آن‌ها را بیان کند، باز هم نام خانوادگی آن‌ها را اضافه می‌کند. هنگام جمله‌سازی، ابتدا از ضمیر والدین یا معلم استفاده می‌کند، بعد نام خود را می‌آورد. می‌گوید: «معلم من مهربان است... مادر من پاکیزگی را دوست دارد... پدر من ماشین دارد» و نه تنها از این وابسته بودن ناخرسند نیست، بلکه بدان نیازمند و دلشاد هم هست. کودک نگران می‌شود وقتی مادر بگوید: «دیگر دوست ندارم» یا بگوید «دیگر با تو کاری ندارم». گرچه هنگامی که والدین احساس می‌کنند برش ندارند و نمی‌توانند حرف خود را بر کرسی بنشانند، از معلم (آموزگار) مایه می‌گذارند و با جمله تهدیدگونه «به معلمت می‌گویم که...»، او را خلع سلاح می‌کنند و بار دیگر فرزندان را به «حرف‌شنوی» وامی‌دارند و اوضاع به نوعی سر و سامان پیدا می‌کند - و ای کاش می‌شد از معلم بپرسیم اجازه می‌دهد از نامش این‌گونه استفاده کنیم؟ اگر پاسخ او مثبت بود، چند بار در هفته؟ کودک دبستانی بین دو قطب زندگی می‌کند: یک قطب والدین و قطب دیگر مدرسه؛ به‌ویژه معلم هسته‌ای (پایه). اگر دو طرف قطب از کودک رضایت داشته باشند، او به این نتیجه می‌رسد که «من خوبم... آدم‌ها خوب‌اند... دنیا خوب است... و...». گاهی اوقات

از نشانه‌های ظریف دیگر این

دوران، انتخاب «امضا» است؛

امضاهایی که در پایان نوشته‌ها

هویت خاص فرد را نشان می‌دهد

است». نکته بسیار جالب تر، استفاده از صفت در زبان است. گویی می‌خواهد با کاربرد صفت، اهمیت مسئله را نشان دهد. به این مثال‌ها توجه کنید: «من به شدت از افراد خبرچین بدم می‌آید... عالی‌ترین و بهترین آدمی که می‌شناسم، اوست». گویی ادبیات گفتاری آنان رنگ «غلو» می‌گیرد؛ غلوی که در احساساتش هم مشاهده می‌شود: ناراحتی زیاد، ترسیدن زیاد و...

خط او خاص می‌شود و حالت‌های مخصوصی به خود می‌گیرد. خط بعضی‌ها پیچ و تاب پیدا می‌کند و رمانتیک می‌شود. برخی دیگر واژه‌ها را با زاویه‌های تند و قائمه می‌نویسند؛ گویی می‌خواهند بگویند آن شیوه عاشقانه دیدن و رمانتیک بودن را قبول ندارند و باید دنیا را جدی دید و خشک و محکم بود. البته در آینده این حالت‌ها عوض می‌شوند؛ گاهی جدی‌ها عاشق‌پیشه می‌شوند و عاشق‌پیشه‌ها، جدی. این حالت بستگی به این دارد که تجربه‌های عاطفی آن‌ها تا چه حد «شوکار» باشد و تا چه حد ضربه عاطفی خورده باشند.

از دیگر نشانه‌ها، گذاشتن رمز عبور برای تلفن همراه یا قفل برای دفترچه خاطرات است. اگر همه این قفل‌ها توسط والدین «کنجکاو» شکسته شود، چاره کار، نوشتن به زبان «رمز» است؛ زبانی که فقط دوستان بسیار صمیمی از آن سر در می‌آورند و «رازی» در آن نهفته است که سر به «مهر» است (به نظر می‌رسد این رفتار آخر بیشتر در دخترها دیده شود تا در پسرها). با رفتارهایی نظیر گذاشتن علامت‌های خاص روی در اتاق (مثل علامت ورود ممنوع یا نوشتن یک عدد دو رقمی بزرگ و قرمز روی آن) می‌خواهند بگویند که «لطفاً مزاحم نشوید. ما در حال اسباب‌کشی از دوران کودکی به دوره بزرگسالی هستیم». هرچند این جابه‌جایی، دست‌کم سه سال طول می‌کشد و والدین باید صبر ایوب و کشتی نوح را با هم داشته باشند تا همگی سالم به مقصد برسند.

هماندسازی در دوران بلوغ

تاب آوردن والدین در این دوران پر افت و خیز،

به «مهارت» نیاز دارد؛ مهارتی که گام اول آن «دانش» است. این دانش به معلمان و والدین آرامش می‌دهد. زیرا وقتی این نشانه‌ها را در دانش‌آموزان یا فرزندان خود مشاهده کردند، متوجه می‌شوند که او «طبیعی» است؛ نه «سرکشی» کرده است، نه «طغیان» و نه مادر تربیت «شکست» خورده‌ایم؛ نه جامعه بد و بی‌بندوبار شده است و نه دنیا در حال نابودی است، بلکه «دگرذیسی» نوجوان آغاز شده است؛ همان دگرذیسی که لازمه آن پوست انداختن است؛ پوستی که به اندازه پیکر در حال رشد، تغییر نکرده و کش نیامده است، و باید عوض شود.

چنانچه والدین با این آگاه شدن، آرامش یابند، تازه آماده می‌شوند با پدیده بسیار جالب «هماندسازی» روبه‌رو شوند. یعنی نوجوان بعد از آنکه اعلام کرد «من شما نیستم. می‌خواهم فرد دیگری را به عنوان الگو انتخاب کنم، خود را همانند او بسازم، همانند او رفتار کنم، همانند او خود را بیارایم، همانند او جلب توجه کنم و همانند او نامی شوم، جوری که همه از دیدنم به وجد آیند و آرزو کنند مثل من باشند»، می‌خواهد با رفتار خود به ما بفهماند فرد جدید و بی‌همتایی است که مثل هیچ‌کس نیست و فقط مثل خودش است. شاید اگر به او بگوییم «داری ادای فلانی را درمی‌آوری» ناراحت شود و این شباهت را انکار کند؛ زیرا این هماندسازی چندان هم خودآگاه نیست. شاید به همین علت باشد که دختران در یک دوره خاص تا حد زیادی به هنرپیشگی و بازیگری علاقه‌مند می‌شوند.

وقتی نوجوان وارد دوره اول متوسطه (دوره راهنمایی سابق) می‌شود، با افزایش تعداد دبیران و با گسترده شدن فعالیت‌های فوق‌برنامه و آموزش غیررسمی، اینک آزاد است که «انتخاب» کند. بنابراین، از همان روزهای اول، بسیار به رفتارهای مربیان دقت می‌کند؛ رفتارهایی که شاید مربی به هیچ‌وجه قصد آموزش آن‌ها را نداشته باشد. در این باره می‌توانید به توجه دختران به کوچک‌ترین تغییر در نوع لباس پوشیدن دبیران خود توجه کنید. حتی برخی از آن‌ها لوازم تحریر زیبا و رنگارنگی را

که معلمشان استفاده می‌کنند، خریداری می‌کنند؛ گویی نوشتن با قلم خاص معلم می‌تواند دانش او را نیز در نوجوان بازسازی کند. یا به توجه خاص پسران به تکیه کلام‌های دبیرانشان دقت کنید. این هماندسازی‌ها می‌تواند بسیار جذاب و ماندگار باشد؛ مثل نوجوانی که یک راه خلاقانه و هوشمندانه برای حل مسئله ریاضی را دقیقاً با همان آهنگ خاص کلام معلم بازگو می‌کند. گویی، هم پسران و هم دختران، با چنین بازآفرینی‌هایی، برای لحظاتی آینده زیبای خود را می‌سازند؛ آنگاه که معلم واژه‌های را با لهجه یا گویش خاصی بیان کند یا خدای ناکرده کوچک‌ترین اشتباه علمی یا ادبی در گفته‌هایش پیدا شود، این موضوع دستمایه طنز و نقل مجلس زنگ تفریح آن‌ها می‌شود. البته این طنزهای خاص نوجوانان، نه با هدف مسخره کردن صورت می‌گیرد و نه نشانه مخالفت آن‌ها با معلمان است. بلکه نوعی آزمایش توانایی جدید خودشان است. زیرا در دوران کودکی، بزرگ‌ترها برای آن‌ها منبع همه چیزهای خوب بودند: قدرت، شهامت، حمایت و... ولی اکنون به این نکته پی برده‌اند که انسان می‌تواند مجموعه‌ای از صفات متفاوت باشد؛ صفت‌هایی که شاید همگی آن‌ها یکسان نباشند. بنابراین، نه تنها برای درک تفاوت‌های فردی آماده می‌شوند، بلکه می‌توانند از تفاوت‌های درون‌فردی آدم‌ها نیز آگاه شوند و برایشان جالب است که این کشف مشترک را بازگو کنند تا با تأیید گروه دوستان، این «خود جدید» را نظاره کنند. بار دیگر یادآور می‌شویم که این‌ها از نشانه‌های طبیعی و گذرای دوران بلوغ است. آنچه که رفتارها را به خاطرات تلخ تبدیل می‌کند، واکنش تند و گاهی انفجاری بزرگ‌ترهایی است که لایه «خود» آن‌ها بسیار نازک و آسیب‌پذیر است؛ مثل مچ گرفتن‌های پلیس‌گونه یا محروم ساختن یکباره از امکانات فراهم‌شده برای آن‌ها یا تهدیدهای غیرواقعی و دلپره‌آور که ممکن است موجب تفکرات خودملامت‌گری در نوجوان شود.